باسمه تعالی

درس شماره10

۲۱/۰۸/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**امارات معتبره(خبر واحد)**

**استدلال بر عدم حجیت خبر واحد**

در مورد «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» یک مقداری بیشتر صحبت کنیم مناسب هست یک مقداری بحثش آن طوری که باید و شاید انجام نگرفته آیه شریفه «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» خب ذیلی دارد «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» از روایات متعددی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده و ناظر به تفسیر ذیل هست استفاده می‌شود که مراد این هست که سمع و بصر و فؤاد مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند حالا یا اینکه انسان به خاطر عمل سمع، بصر و فؤاد مؤاخذه می‌شود این طوری بفرمایید یا اصلاً خود سمع و بصر و فؤاد کأنّ به منزله انسان قرار گرفتند و مؤاخذه می‌شوند بعضی‌ها در تفسیر گفتند اینکه «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» به کار بردن واژه اولئک که مال ذوی العقول هست به اعتبار این هست که کأنّ اینها به منزله ذوی العقول قرار دادند مورد بازخواست قرار دادند در کتب تفسیری این وارد شده علی أی تقدیر آن جهتش خیلی مهم نیست که آیا مسئول عنه آن کسی که مورد بازخواست قرار می‌گیرد خود سمع و بصر و فؤاد هستند یا انسان به جهت کاری که سمع و بصر و فؤاد انجام می‌دهد مورد بازخواست قرار می‌گیرد علی أی تقدیر از روایات این معنی استفاده می‌شود من حالا آدرس روایاتش را می‌دهم به مضمون بعضی‌ها هم اشاره کنم دیگر فرصت نیست نمی‌خوانم یکی روایت ابی عمرو زبیری هست کافی ، ج2، ص36، روایت 1 که باب فی أن الإیمان مبثوث لجوارح البدن کلها؛ اینکه همه بدن مسئولیت در قبال فرائض دارند و فرضی برایشان ذکر شده. صحیحه مسعدة بن زیاد، کافی ، ج6، ص432، رقم 10؛ مسعدة بن زیاد می‌گوید که من خدمت امام صادق علیه السلام بودم کسی سؤال

کرد که من می‌روم دستشوئی ، دستشوئی را طول می‌دهم تا اینکه موسیقی از همسایه‌ها هست آنها را گوش کنم جواری مغنیه دارند و امثال اینها و می‌گویم که با پای خودم که نروم إنّ هذا خلاصه ... رزق رزقک الله است و امثال اینها حضرت فرمودند که آیا این آیه را نشنیدید که «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» یعنی انسان به خاطر گوش و یا کارهایی که با گوش انجام می‌دهد یا خود گوش مؤاخذه می‌شود بعد آن می‌گوید گویا من این آیه را نشنیده بودم از هیچ عربیی و هیچ عجمیی و امثال اینها حضرت می‌گوید برو غسل کن و ...

پرسش: اولی حفض بن قیاس بود؟ ... پاسخ: ابی عمرو زبیری یک روایت مفصلی است که روایت فرائض اعضای بدن را بیان می‌کند و در ضمن به این آیه اشاره دارد.

در فقیه، ج2، ص626، از وصیت حضرت امیر علیه السلام به محمد بن حنفیه هست که دیروز عبارتش را خواندم.

پرسش: آدرس قبلی چی بود؟ ... پاسخ: مسعدة بن زیاد، کافی ، ج6، ص432، رقم 10؛ آن اولی هم کافی ، ج2، ص36، رقم 1.

این هم سه روایت ،‌روایت چهارم صحیحه علی بن جعفر هست که دیروز خواندم در علل ، ج2، ص605، حدیث80 هست. یک روایتی هست که منابع زیادی دارد روایت حسن بن هارون یا حسین بن هارون هست که در کافی وارد شده ج2، ص37، حدیث 2؛ در تفسیر عیاشی ج2، ص292، رقم 75؛ در دلائل الامامة ، ص291، و به صورت بدون نسبت به روایت در تفسیر قمی ، ج2، ص19، ذیل این آیه وارد شده یک کمی هم بعضی تعبیراتشان فرق دارد من البته عبارت تفسیر قمی اینجا یادداشت کردم عبارت تفسیر قمی این است «یسأل السمع عمّا سمع، و البصر عمّا نظر، و الفؤاد عمّا اعتقد علیه» هست ولی در منابع دیگر «عقد علیه» هست به جای «اعتقاد علیه» ، «عقد علیه» هست و آن چیزی که

عقد القلب انسان نسبت به آن انجام می‌دهد باید همان «عقد علیه» باشد کلمه اعتقاد اصطلاح متأخر هست این جایگزین او شده. خب این مجموعه که پنج شش‌تا روایت هست که حداقل دوتا بدون تردید صحیح هست صحیحه علی بن جعفر، صحیحه مسعدة بن زیاد، از اینها استفاده می‌شود که اینها مسئول ... یعنی مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند سمع و بصر و فؤاد حالا یک سری روایتهای دیگر هست که آنها را من نمی‌آورم

پرسش: مجموع اینها اگر به این معنی باشد که مورد سؤال واقع می‌شوند نه بازخواست و بعد نتیجه آن مورد سؤال واقع شدن هم که اگر مثلاً ... پاسخ: نه این طور نیست می‌خواهد بگوید از کاری که انجام دادند سؤال‌می‌شود که چرا این کار را کردید؟ سؤال این است این می‌گوید که این ناظر به این هست که کاری که به وسیله سمع انجام می‌شود به وسیله بصر انجام می‌شود اینها هم مسئولیت آور است اصلاً ناظر به اینجا است

پرسش: ... پاسخ: خب مؤاخذه یعنی همین دیگر یعنی مسئولیت‌زاست آن کاری را که انسان انجام می‌دهد.

خب این مطلب ، حالا باید دید که ارتباط بین این صدر و ذیل را با توجه به این معنایی که استفاده می‌شود چطوری ما معنی کنیم؟ بعضی از معانی که ما دیروز مطرح می‌کردیم این ارتباط را نمی‌شود درست کرد. مثل اینکه پشت‌سر افراد بد نگو. بگوییم مراد از این یعنی عمل چیز انجام نده. مگر با یک تکلفاتی حالا می‌گویم. فکر می‌‌کنم آن معنای اولی که عبارت احکام القرآن ابن عربی نقل می‌کردیم و یک مقداری سبک هم با آن برخورد کردیم آن معنی شاید روشن‌تر از معانی دیگر هم باشد حالا من توضیح بدهم ببینید «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» ممکن این باشد فعل یا قولی که شما علم به درستی آن ، آن را دنبال نکنید یعنی انجام ندهید فعل یا قولی که علم به درستی آن ندارید، علم به درستی ، درستی فعل این است که این آیا مشروع هست یا مشروع نیست؟ درستی قول این هست آیا من می‌توانم این قول را ... آن باز مشروعیتش است ولی مشروعیت قول وابسته به این است

که مطابق واقع باشد یا مطابق واقع نباشد و امثال اینها ، اینها در آن خوابیده و دیدم آلوسی در ذیل این «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» می‌گوید که «من قول أو فعل» تعبیر «من قول أو فعل» دارد «أی لا تتبع ما لیس لک به علمٌ من قول أو فعل» بعد از توضیحاتی که می‌دهد خیلی اینکه «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» یعنی چی را؟ تبیین نکرده. ولی به نظر می‌رسد که این آیه مفادش این باشد که شما باید در رفتارهایتان ؟؟؟ داشته باشید علم داشته باشید که این رفتار صحیح است و بدون علم به صحت رفتار نمی‌‌توانید یک رفتار را انجام بدهید رفتاری که مربوط به گوش باشد رفتاری که مربوط به چشم باشد رفتاری که مربوط به قلب باشد در همه رفتارها شما باید علم داشته باشید که این رفتار ،‌رفتار صحیحی هست اگر این معنی باشد اصلاً ربطی به بحثهای حجیّت خبر و امثال اینها ندارد به یک اعتبار انسان در مورد خبر می‌خواهد یک قولی بگوید یعنی مطابق خبر اخبار بدهد امثال اینها آن اطلاقش می‌شود مطابق خبر در صورتی شما می‌توانید اخبار کنید که علم داشته باشید که این خبر دادن شما ، ببینید متعلق خبر دادن شماست ، خبر دادن شما کار درستی است این خبر دادن شما، خب ادله‌ای که حجیّت خبر را اثبات می‌کند دقیقاً می‌گوید خبر دادن شما کار درستی است. واضح هست در این معنی آن ادله حجیّت خبر ورود دارد بر این ادله و هیچگونه تناقضی بین این چیزها نیست. در واقع آن مفهومی که آقایان می‌گویند که آن خبری که مطابق واقع نیست آن خبر را پیروی نکن. متعلقش خبر نیست «ما لیس لک» خبر نیست. فعل است فعلی هست که حالا آن فعل چه فعل جوارحی باشد چه فعل تکلمی باشد قول باشد. خب یک روایتی بود روایت وصیت حضرت امیر علیه السلام به محمد بن حنفیه بود که آنجا در مورد «لا تقف» بحث «لا تتکلم بما شئت» را گفته بود در مورد آن ذیل «لا تسمع» خلاصه «لیس لک أن تسمع ما شئت» ، «لیس لک أن تتکلم بما شئت» را مربوط به آن صدر آورده بود بقیه‌اش را مربوط به ذیل آورده بود که دوستان می‌گفتند که کأنّ این دوتا، دوتا مفهوم جداست. نه این از این روایت استفاده نمی‌شود مفهوم جداست. من فکر می‌کنم علتی که صدر هم قابل استشهاد بوده در مورد اینکه «لیس لک أن تسمع ما شئت» ولی چون

صریح‌تراست به نصوصیت مطلب را مطرح می‌کند امام علیه السلام در مورد ذیل آورده اینکه در مورد کلام به صدر تمسک کرده چون به ذیل نمی‌تواند تمسک کرد چون ذیل،

پرسش: تعلیل اخص است ... پاسخ: تعلیل اخص است تعلیل یک سری موارد خاصی را ذکر کرده در واقع امام علیه السلام طبق این روایت صدر را در مورد قول ذکر کرده به دلیل اینکه اطلاقش را شامل می‌شده و این صدر را در مورد سمع و نظر نیاورده چون نیازی نبوده ذیلش صریح بوده خب طبیعتاً جایی که عبارت صریح هست نیاز که به عبارتی که با اطلاق می‌خواهد مطلب را استفاده کند تمسک کنند. این است که هیچ تنافیی این روایت با سایر روایات به نظر نمی‌‌رسد این است که مجموعاً «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» یک استدلال خیلی محکمی با این مسئله عدم حجیّت خبر واحد و امثال اینها که نمی‌شود اصلاً به آن استدلال ... استدلال قابل توجه ... عرض کردم اطلاقش اقتضاء می‌کند در مورد خبر واحد هم انسان تا وقتی که علم به آن نداشته باشد به آن تسمک کند بنابراین مثلاً در مسئله قیاس فقهای ما در مسئله حرمت قیاس به این تمسک کردند. اشکال ندارد آن به دلیل اینکه دلیل بر حجیّت قیاس نداریم این روایت می‌گوید شما قول و فعلی که می‌خواهید انجام بدهید اینها باید براساس ؟؟؟ شرعی باشد قیاس که شما دلیل ندارید بر طبق قیاس. اعتقاد پیدا کردن به اینکه حکم شرعی بر طبق قیاس هست درست نیست هم فؤاد آن را می‌گیرد چون یک نوع اعتقاد قلبی بر طبق این فتوی حاصل می‌شود هم «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» آن هم شامل می‌شود این، از این مطلب. یک نکته‌ای را هم اینجا ضمیمه بکنم این یک نکته جانبی است آن این است که ما یک عبارتی را به علی بن ابراهیم نسبت می‌دادیم می‌گفتیم علی بن ابراهیم در «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» گفته «لا ترم احدا بما لیس لک به علم» من این را از تفسیر برهان آورده بودم و در خود تفسیر قمی که مراجعه کردم عبارتش ابهام دارد که این عبارت آیا مال خود علی بن ابراهیم است یا مال روایت ابی الجارود است من عبارتش را می‌خوانم «وَ فِی رِوَایَةِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ

أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْقِسْطَاسُ الْمُسْتَقِیمُ فَهُوَ الْمِیزَانُ الَّذِی لَهُ لِسَانٌ». بعدش دارد «و قوله: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» قال لا ترم أحدا بما لیس لک به علم فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلّم: مَنْ بَهَتَ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَةً أُقِیمَ فِی طِینَةِ خَبَالٍ أَوْ یَخْرُجُ مِمَّا قَالَ و قال علی بن إبراهیم فی قوله: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» أی لا تقل «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» قال یسأل السمع عما سمع و البصر عما نظر و الفؤاد عما اعتقد علیه». ببینید کأنّ آن عبارت قبل مال علی بن ابراهیم نبود این علی بن ابراهیم این شاید ظاهرش این است که این ادامه روایت ابی الجارود است از ابی الجارود یک مطلبی در مورد قسطاس مستقیم نقل کرده و یک مطلبی هم در مورد «لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» نقل کرده و آن قال که بعد ««و قوله: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» قال مرجع ضمیرش علی بن ابراهیم نیست یعنی قال ابوجعفر علیه السلام علی ما فی روایت ابی الجارود به او برگردد این است که عبارت اگر نگوییم ظهور دارد که ادامه روایت ابی الجارود است ظهور در اینکه مال علی بن ابراهیم هست ندارد این مشکل هست که

پرسش: قوله که می‌گوید خودش تفسیر خودش را نمی‌آورد؟ ... پاسخ: خیلی جاها این طوری هست ولی اینجا یک قال علی بن ابراهیم بعد دارد که «لا تقف» را تفسیر کرده آخر اینجا خصوصیتی دارد که این خصوصیت اقتضاء می‌کند مال علی بن ابراهیم نباشد به هر حال عبارت این طوری است. یک نکته را هم ضمیمه بکنم ما که می‌گفتیم که قفو به معنای بدگویی و بدگویی از اشخاص کردن هست من بعد به ذهنم رسید که اگر مفعول قفو آدم باشد همین طور است کتاب لغت هست می‌گویند قفا فلان فلاناً أی اتبعه کلاماً قبیحاً، این در لسان العرب هست. ولی این جایی هست که مفعولش شخص باشد ما در فارسی می‌گوییم دنبال کسی حرف زدن. دنبال کردن کسی. دنبال کردن کسی به این تعبیر اینکه پشت سرش حرف زدن ، پشت سر کسی افتادن این تعبیر هست پشت سر کسی افتادن به معنای اینکه بدگویی دیگری کردن این تعبیر هست دقیقاً در اصطلاح فارسی به

کار می‌رود پشت سر کسی افتادن. ولی اینجا مفعولش «ما لیس لک به علمٌ» هست بگوییم دنبال آن چیزی که به آن علم نداریم قرار نگیر بگوییم معنایش این است که اثر سوء آن چیزی که به آن علم نداری بار کردن این دیگر آن معنایی که می‌کردیم با این مناسبت ندارد آن معنی به نظر می‌رسد که معنای درستی نیست که دیروز عرض می‌کردم. یک مقداری از این نکته غفلت شده بود. این است که حالا کل بحثی که در مورد این آیه شریفه به نظر می‌رسد این هست خب بیاییم در مورد آیه نبأ، أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی‏ ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ \* وَ اعْلَمُوا أَنَّ فیکُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یُطیعُکُمْ فی‏ کَثیرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإیمانَ وَ زَیَّنَهُ فی‏ قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» خب اینجا هم در مورد اینکه شأن نزول این آیه چیست؟ دوتا قول نقل شده یک قول این هست که این در داستان ولید بن عقبه و بنی المصطلق بود رفته بود برای گرفتن زکات آنها، آنها آمدند بیرون به عنوان استقبال و اینها این خیال کرد که آمدند بکشند و برگشت و گفت که اینها نمی‌خواهند زکات بدهند و امثال اینها. جمعیت تحریک شدند بر اینکه باید برویم حمله کنیم و امثال اینها که این آیه نازل شده البته در بعضی کتب تفسیر این هست که «همّ رسو الله صلی الله علیه و آله و سلّم» که این کار را بکند ولی ظاهراً از ذیل این آیه هم استفاده می‌شود که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم این مطلب نبود مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم می‌گفتند که باید یک چنین کاری را انجام بدهی ؟؟؟ و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در واقع در مقابل اصرار مردم قرار داشتن این یک نکته، یک تفسیر دیگر هست تفسیری که مربوط به قضیه حدیث افک و ماجرای افک این را مربوط می‌دانند در ماجرای افک به ماریه قبطیه تهمت زدند که ... عایشه در واقع تهمت زد که این ابراهیم فرزند ماریه نیست آن مال آن جریح است کی هست ...

پرسش: ... پاسخ: برای رسول الله نیست ماریه که مادرش بود بله. برای رسول الله نیست بلکه

پرسش: ... پاسخ: شرعی هست حالا نه ارث نمی‌برد دلیلی نداریم برای اینکه نفی چیز ... محرم هست ولی ارث نمی‌برد.

پرسش: اینها برعکس معمولاً ... می‌گویند به عایشه تهمت زدند ... پاسخ: آنها دیگر در آوردند اینها تنزیه

پرسش: در منابع ما این است ... پاسخ: بله آنکه هست ماجرای افک روی ماریه قبطیه است مشربه ام ابراهیم و داستان مشربه ام ابراهیم ظاهراً مربوط به این است ظاهراً به نظرم آن مشربه ام ابراهیم مال ...

حضرت امیر علیه السلام را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرستادند که برو قضیه را چیز کن. حضرت فرمود که من دستور دارم بدون تحقیق آن حسابش را برسم یا اینکه نه؟ حضرت فرمودند تحقیق کن. خب حضرت رفتند و ... آن طرف ترسید رفت بالای درخت خودش را لخت کرد نشان داد که هیچ چیز ندارد. دیگر «فَإِذَا هُوَ مَجْبُوبٌ» قطع شده بود و ...

یک روایتی در تأویل الآیات دارد از زراره نقل می‌کند این آیه را مرتبط با داستان افک که کرده ذیلش سؤال کرده که عامه نقل می‌کنند به اینکه مربوط به داستان بنی المصطلق هست بنابر این حضرت می‌فرمایند آن ظاهر آیه است آنکه عامه می‌گویند و اینکه من می‌گویم باطن آیه است. در واقع تأویلش است یعنی بیان مصداقی از مصادیق آیه است که افراد به آن توجه ندارند فرد خفی هست و این تعبیر خود آیه هم متناسب با آن شأن نزول اول هست «أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» که قرار است یک گروهی را انسان متعرضش بشود به خاطر حالا ندانستن یا نفهمی «أَنْ تُصیبُوا قَوْماً» در داستان ماریه آنکه بوده آن بنده خدا طرف چیز می‌شده مگر حالا بگویید که خب

پرسش: ... پاسخ: نه بحث سر این هست که این باید شأن نزولی که این مربوط به شأن نزول است

پرسش: درست باشد منافاتی که با هم ندارد ... پاسخ: نه پیداست که مورد شأن نزولش باید اصابه قوم داشته باشد

پرسش: چرا؟ پاسخ: خب می‌گویند «أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» دیگر ، همه جا که اصابه قوم به جهالت که نیست

پرسش: قوم حتماً باید یک افرادی چیزی باشد؟ نمی‌تواند مثلاً ... پاسخ: نه طرف قضیه آن چیز هست آنکه این وسط هست آن مطرح هست که آن شخص آن طرف یک نفر است

پرسش: باشد یعنی ... پاسخ: بله قوم که به یک نفر اطلاق که نمی‌شود ...

چون این «أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» تعلیل عام که نیست آن تعلیل به قضیه خارجیه است و این قضیه خارجیه باید اصابه قوم در آن مطرح باشد در قضیه ماریه اصابه قوم بجهالة نیست ولی از باب مثال است یعنی «أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» یعنی اینکه ممکن است تبعیت از قول فاسق این قدر مشکل داشته باشد که شما به یک قومی هم حمله کنید و بخواهید آن قوم از پا در بیاورید و به آنها ضرر وارد کنید خب این طبیعتاً در قضیه چیز هم همین مشکل هست که انسان به خاطر قول یک فاسق ممکن است آن طرفی که ... آن روایت هست می‌گوید وقتی حضرت فرستاد هم حضرت علی علیه السلام را گفت که برو دخلش را دربیاور هیچ عایشه به او برنخورد که حالا یک تهمتی زده با این تهمت یک آدم بی‌گناهی می‌خواهد کشته بشود و اینها اصلاً عین خیالش هم نبود.

پرسش: جزء فضائل عایشه سوره نور ... پاسخ: متأسفانه تاریخ اسلام خیلی زیر و رو شده یعنی ما در واقع دوره معاویه دوره زیر و رو کردن تاریخ اسلام هست یک عبارتی در بعضی کتابها هست در مورد کارها و حکمهای حکومتی که معاویه برای جعل صادر کرده و مراحلش و اینها این در ابن ابی الحدید انگار

هست این را ببینید یک کتابی یک مقاله‌ای مرحوم آقا سید عبد العزیز طباطبائی داشت خلاصه موقف شیعه من هجمات الخصوم در مجله تراثنا چاپ شده بود آنجا در مقدمه‌اش همین عبارت در مورد معاویه را آورده بود که در چند مرحله جعلیاتی که صورت گرفت چه کارهایی که در مقام جعل در زمان معاویه بود زمان معاویه خیلی زمان مهمی بوده زمان خلفای اول و دوم زمان سکوت بوده زمان اینکه به اصطلاح مقدمه‌چینی بوده برای زمان معاویه، زمان معاویه، زمان جعل بوده امثال اینها حالا بماند. خیلی چیزها را داغون کردند

پرسش: اسرائیلیات هم در زمان معاویه وارد روایات شد؟ پاسخ: وارد روایات نشده من اصلاً این تعبیر اسرائیلیات وارد روایات ، یک تعبیر غلطی است من دیدم اینها هر روایتی را که مضمونش خراب بوده اینها می‌گویند اسرائیلیات، اسرائیلیات روایت نیست اصلاً اسرائیلیات منقولاتی هست از اهل کتاب در تفسیر آیات و در تاریخ انبیاء و امثال اینها هست چیزهایی هست که از وهب بن منبه و کعب الاحبار و امثال اینها نقل می‌شود اینها اسرائیلیات است بعضی‌ها انگار هر روایتی را که مضمونش مضمون نادرست است اسمش را می‌گذارند اسرائیلیات. این هیچ ربطی به هم ندارد آن یک بحث هست بحث اینکه یهود به عنوان مصدر شناخت تاریخ امم سابقه و به تبع مصدر شناخت قرآن که ناظر به حرفهای امم سابقه هستند تلقی بشوند که از زمان کعب الاحبار تقریباً آمدند از همانجا داستان شروع می‌شود که یهودیها هم به عنوان عالم دینی مطرح می‌شوند و مرجع افتاء در مشکلات در تفسیر و غیر تفسیر قرار می‌گیرند آن یک بحثی است بحث روایات جعلی چیز دیگری است جعلی هم باشد اسرائیلیات نیست خب جعل کردند این دوتا را با همدیگر هر چی مجعول باشد ولو مجعول عجیب و غریب دیگر این ربطی ندارد به هر مجعولی هم به یهودیها ربطی ندارد این که ما خیال کنیم که هر چی جعل کردند ... دیشب یک جایی با یک آقایی بود که از معاریف اهل قلم هست و اینها دیدم می‌گفت در تفسیر قمی اسرائیلیات هم راه یافته و امثال اینها من عجالتاً می‌خواستم از ایشان سؤال کنم که مرادتان از اسرائیلیات منقولات از اهل

کتاب و امثال اینهاست یا روایتهای نادرست؟ چون به نظرم هست در تفسیر قمی بعضی چیزها از منقولات از وهب بن منبه و اینها ولی آنها محدود است آن چیزهایی که در مورد تفسیر علی بن ابراهیم مطرح هست آن چیزها نیست می‌گویند بعضی مطالبش مثلاً تحریف کتاب در آن وارد شده نمی‌دانم امثال اینها در آن وارد شده ولی اینها ربطی به اسرائیلیات و این حرفها ندارد.

این است که به نظر می‌رسد که همان این روایت وجه جمعی هست بین این دو دسته تعبیری که در شأن نزول وارد شده آن روایتی هم که در این مورد وارد شده ناظر به بطن آیه است آن داستان ماریه قبطیه و حدیث افک، شأن نزول این آیه نیست. خب این یک نکته است.

نکته‌ای که در مورد این آیه هست این است که کلمه فاسق به چه معناست؟ در مورد فاسق گفته شده که معمولاً یک اصطلاح شرعی داریم که فاسق در مقابل عادل به کار برده می‌شود ولی ثابت نیست که فاسق در لسان قرآن به این معنی باشد بله در اصطلاح ؟؟؟ شرعی فاسق و عادل در مقابل هم هستند بحثی نیست ولی در آیه قرآن به این معنی بودن خیلی ثابت نیست فاسق اصل معنایش الخارج عن الطریقة المستقیمة هست. فَسقَ ، خَرَجَ است اصل معنایش خروج است و مراد خروج از روش مستقیم و روش درست است. به تناسب حکم و موضوع فاسق در امور مربوط به اخبار به کسی می‌گویند که بر خلاف مخبری باشد که عقلاء به آن مخبر اعتماد می‌کنند فاسق یعنی کسی که بر خلاف روش عقلائی اخبارات باشد که ؟؟؟ کاذب. این است که در روایتی که در حالا من آن روایتش را بخوانم این روایت زید شحام در بحث حج در ذیل آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» این وارد شده «عن زید الشحام قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الرفث و الفسوق و الجدال، قال: اما الرفث فالجماع، و اما الفسوق فهو الکذب، الا تسمع قول الله عز و جل: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» و اما الجدال هو قول الرجل: لا و الله و بلی و الله و سباب الرجل الرجل». خب

پرسش: این «أ لا تسمع» ... کأنّ در آن آیه ... پاسخ: کأنّ در آیه نبأ واضح هست که فسق به معنای کذب است

پرسش: ولی در آن آیه نبوده چنین وضوحی ... پاسخ: بله در آن آیه نبوده «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ»

پرسش: ... اختصاص تعبدی می‌شود ... پاسخ: حالا اجازه بدهید

... «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» ... خب این روایت خیلی ظهور روشنی دارد در اینکه ظاهر آیه «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ» که مراد از فاسق کاذب هست خب یک موقع ممکن است بگوییم از این کشف می‌شود که فسق اصلاً وضع شده برای کذب ، فاسق یعنی کاذب یکی از معانی فسق، کذب بوده و این آیه ، فاسق به معنای کاذب هست اولاً هیچ در لغت فسق به معنای کذب سابقه ندارد کسی معنی کرده باشد که فسق یعنی کذب این اولاً، ثانیاً در اینکه فسق معنایش منحصر به کذب نیست و معنای دیگری هم دارد در این تردیدی نیست و مجرد اینکه در آن آیه حالا به هر دلیلی فسق در یک معنایی از معانیش به کار رفته باشد این شاهد بر این نیست که در این آیه در آن معنی به کار رفته در خود آن آیه هم اینکه از این روایت استفاده می‌شود که ظاهر این آیه این هست که فسق ، «أ لا تسمع قول الله عزّ و جل» صحبت سر این هست که چطور شده فسق در آن آیه به معنای کذب گرفته شده؟ اینجا در این روایت دوتا بحث مطرح هست یک بحث این است که چه وجهی دارد که این آیه را ظهور پیدا کرده در این فسق در کذب؟ این یک بحث ، بحث دوم اینکه آیه چطور شاهد می‌شود برای اینکه در آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» فسق به معنای کذب است اگر معنای فسق منحصر در کذب بود خب سؤال دوم پاسخش راحت بود هر دو سؤال پاسخش راحت بود. این آیه می‌گوید که مگر ندیدی که فسق آنجا به معنای کذب است کأنّ یک معنی هم که بیشتر ندارد پس اینجا هم به همان معنی به کار برده می‌شود. ولی وقتی که این مطلب چنین نیست باید دید چه وجهی دارد در آن آیه فسق به معنای کذب است و آیا آن وجه، وجه عام است؟

اقتضاء می‌کند که فسوق در آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» هم به معنای کذب باشد؟ یا این را اقتضاء نمی‌کند؟ خب ما تقریبی که عرض می‌کردیم برای اینکه بگوییم فاسق در آیه شریفه به معنای کاذب هست این بود که فاسق یعنی الخارج عن الطریقة المستقیمة ، و این الخارج عن الطریقة المستقیمة به تناسبات حکم و موضوع در هر مورد به یک معناست اگر گفتند فلان پزشک فاسق است یعنی درست جراحی نمی‌کند کارش را خوب انجام نمی‌دهد اگر گفتند فلان بنا فاسق است یعنی بنایی بلد نیست در کارش وارد نیست و یا کم می‌گذارد عمداً یا سهواً. فاسق یعنی کسی که مورد اعتماد نیست در آن جهتی که مورد نظر هست که در مقابل ثقه به معنای مورد اعتماد می‌شود ثقه یعنی مورد اعتماد به تناسبات حکم و موضوع در مسئله اخبارات ثقه به معنای کاذب می‌شود خب بحث این هست که خب این اشکالی ندارد معنای خوبی هم هست ولی مشکلی که ما در اینجا داریم این هست خب شما گفتید ثقه به معنای فاسق در «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» به معنای کاذب است این چه اقتضاء می‌کند در آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» این مطلب باشد؟ چون آنجا دلالت فاسق بر کاذب به تناسبات حکم و موضوع هست به خاطر آن مورد هست. دلالت مطلب به تناسبات حکم و موضوع هست و این تناسبات حکم و موضوع در آیه «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» اینکه تناسب ندارد بنابراین چطور از آن آیه به این آیه می‌شود تمسک کرد؟ این را حالا ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می‌کنیم. فردا یک بحثی هم در مورد اینکه حالا مقدمه بحث را بگویم شهید صدر اینجا مطرح می‌‌کند که این آیه به مفهوم وصف تمسک شده و مفهوم شرط ، مفهوم وصف را تقریبات مختلفی می‌آورد من جمله دلیل اولی که خود ایشان ذکر می‌کند این است که ما مفهوم وصف را قائل نیستیم ولی احترازیت قیود را قائل هستیم بعد می‌گوید ولی احترازیت قیود در مورد شخص الحکم است نه سنخ الحکم و آن بحثهایی که مطرح می‌کنند توجه بفرمایید دوتا نکته هست می‌خواهیم این دوتا را فردا در موردش توضیح بدهیم آیا مطلب شهید صدر در مورد اینکه وصف طبق قانون احترازیت قیود دلالت بر مفهوم دارد؟ با کلامی که از مرحوم آقای بروجردی

مطرح می‌شد و حاج آقا هم مکرر مطرح می‌کنند و در کلام آقای خوئی هم به آن اشاره شده آیا این دوتا یکی است؟ اینها می‌گویند که وصف به نحو سالبه جزئیه دال هست. این دوتا چی هست؟ و کدام یک از اینها درست است؟ و کدام یک از اینها غلط است؟ این را یک توضیح بدهیم و تأثیری که در این بحث هست را هم عرض می‌کنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»